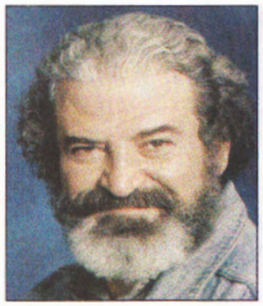
مروری بر نمایش «آخرین نامه»

زشت و زیبای زندگی





کاظم هژیر آزاد - داستان سرگذشت محتوم و دردناک شهادت دو سرباز و یک فرمانده، در نزدیک ترین صحنه ی رودررویی با دشمن، موسوم به خط مقدم ، در مهران است.

نویسنده و کارگردان مهرداد کورش نیا با مهارت زهر این اتفاق تراژیک را با زبان طنز و کمدی کلام و موقعیت می گیرد. او با خلق مقدمه ای موجز و متنی گسترده از مناسبات و موقعیت های جزیی زندگی جاری سه سرباز در یک برج دیدبانی، و پایانی ناگهانی، قصه اش را به تصویر می کشید.

کوروش نیا این تراژدی را از معرفی فرمانده گروهبان محلی کرد، نوید محمد زاده با لهجه شیرین روستایی و سرباز تهرانی زیر دستش میثم نوروزی در نقش یوسف در یک برج دیدبانی، بر لب مرز آغاز می کند. فرمانده، که خواندن و نوشتن نمی داند ولی به قدرت و موقعیت نظامی خود در فرماندهی و اعمال دستورات نظامی کاملا اشراف دارد و سعی می کند انعطاف ناپذیر جلوه کند. در این برج دیده بانی او با یوسف سرباز وظیفه ی تحت فرمانش همراه است که خواندن و نوشتن می داند، زرنگ و زیر کار در رو است و آبش با او در یک جو نمی رود. آن ها از این که به تنهایی از این منطقه ی مین گذاری شده حفاظت می کنند و تنها وسیله ارتباطی آن ها با مرکز فرماندهی بی سیمی است که اغلب خراب است گله مندند و نیروی تازه نفس و کمکی طلب می کنند.

بالاخره سربازی رحمان از یکی از روستا های استان رشت که چند روزی بیشتر به پایان خدمتش نمانده به این منطقه اعزام می شود. او روستایی ساده دل بی سوادی با لهجه شیرین محلی است که به خاطر این که به سرباز فراری زن نمی دهند، مجبور شده به سربازی بیاید و تنها ریسمان امید و دلخوشی و ارتباطش با زادگاه و نامزدش نامه نگاری های عاشقانه و مرغی است که از روستا با خود آورده که به مثابه و استعاره ی همسرش در همدمی با اوست که برایش تخم هم می گذارد.

ماجرا ی خواندن همین نامه ها و افشای مکنونات خصوصی آن ها نزد فرمانده که برای رحمان نامحرم به حساب می آید ماجراهای جذابی را به وجود می آورد که پذیرفتنش برای روستایی جوان مشکل، اما خواندن همین نامه ها فرمانده خشن و نفوذ ناپذیر را نرم، و از عرش به فرش می کشد و وادار به افشای راز های مگوی زندگی خصوصی اش می کند؛ معلوم می شود که او نیز مغضوب شرایط ناگزیر بوده و بسیار تنها و مانند آن دو غمگین است. آشنایی فرمانده با این روستایی جوان و خواندن نامه هایش موقعیت های حسی و روانی دلچسب و دیدنی و شنیدنی را در فضای خطرناکی که هر آن احتمال حمله دشمن می رود، ایجاد می کند.

فضای نمایش، چنانچه از مناسبات و بازی ها و گفتگو ها بر می آید، یک برج دیدبانی و محوطه ی مربوط به آن است. اما طراحی صحنه ی سمبلیک و غیر رئالیستی « آروند دشت آرا » با مناسبات و بازی های کاملا رئالیستی بازیگران به هم پیوند می خورند. وجود و حضور استامبولی های دمر، که گاه به ضرورت های مختلف بر می گردند و با چند تاش نوری در خلال نمایش جلوه های بصری نظر گیری می یابند و نیز استفاده های متفاوتی که از آن ها می شود، به تخیل تماشاگر واگذار شده، قرار دادی را با این مضمون با وی امضا می کند که او مختار است این فضا را میدان مین، تله های انفجاری، ابزار و ادوات جنگی، گذر گاه سنگلاخ، مرغدانی، ظرف آب مصرفی و از این قبیل به حساب آورد. این طراحی، گر چه در ابتدای برخورد تماشاگر با آن، جذاب و طرفه به نظر می رسد و انتظاراتی را بر می انگیزد، اما با ادامه نمایش اهمیت خود را در مقابل مناسبات طبیعی و قوی بازیگران از دست می دهد و وجود و جلوه ی غیر متعارف آن منتفی و قابل پذیرش می شود.

اگر چه زمان حادثه، التهاب آور است اما طبیعت زندگی و مناسبات زیبا ی پیدا و نهان این سه مرد، اضطراب را از فضای غمبار جنگ دور می کند و به یادمان می آورد که کنه زندگی در هر شرایط زیباست. باید چشم دیدن آن را داشت. تنها زمانی که با انفجار یک مین (مرغ رحمان روی آن رفته و پرپر می شود) به یادمان می آورد که چه کرکس زشت و مهیبی دور سر ما انسان ها پرواز می کند، تا این زیبایی های خدایی الزما بگیرد.

لحن نمایش کمیک و شیرین است هر سه بازیگر، لحظه های کمدی کلام و موقعیت را با مختصر ترین حرکت با مهارتی و ظرافتی مثال زدنی در هم می تنند و فضای شادی را برای تماشاگر به وجود می آورند و باعث می شوند که ما جنگ را فراموش کرده، از لطافت و سادگی رفتار و گفتار این سه مرد لذت ببریم و آنان را شایسته زندگی بدانیم نه مرگ. به سادگی و احوالاتشان بخندیم و به فضای سیاهی که آن ها را محاصره کرده است نفرین کنیم.

سرانجام زمان حادثه فرا می رسد و شیرینی کاممان را به تلخی بدل می سازد. عفریت جنگ با بی رحمی تمام الفت و دوستی به وجود آمده ی این سه سرباز را بر هم میزند. زندگی از ترس آغاز و به فاجعه می انجامد. دشمن حمله خود را آغاز می کند در حالی که بی سیم خراب و تعداد آن ها برای مقابله و دفاع کم است و هیچ راه نجاتی نیست. جنگ با تمام خشونت چهره عبوس خود را نشان می دهد و پیوند مهر این سه نفر، بلکه این چهار نفر (مرغ رحمان به مثابه همسرش) را از هم می درد. و این جمله فرمانده با همان لهجه شیرین خود در گوش هایمان طنین انداز می شود که می گوید:

جنگ کجاش قشنگه؟

نمایش با هوشیاری زشتی و زیبایی را در کنار هم نشان می دهد و انتخاب را به عهده ما می گذارد. ما با سه شخصیت، وبا سه الگوی رفتاری مواجه هستیم که هیچ سنخیتی باهم ندارند اما به روشنی شاهد پیوند الگو های رفتاری نامتجانسی هستیم که در حاکمیت مهر و محبت به هم پیوند می خورند.

نوید محمد زاده « فرمانده » که بازی زیبایش در فیلم من عصبانی نیستم سرو صدای زیادی در جشنواره فیلم فجر۱۳۹۲ به پا کرد، اکنون با بازی در نقش فرمانده با لهجه ی شیرینی که با مهارت اجرا می کند و سکوت ها تاکید های بجا، درک ریتم دریافت ها و پاسخ های به موقع به طرف مقابل، و به طور شاخص تکرار های چند جمله و کلمه خنده بر لب ها جاری می کند:

- این جا کجاست؟ من کی هستم؟ و... مهر تایید دیگری پای پرونده بازیگری خویش می زند.

میثم نوروزی « سرباز تهرانی » نیز در رعایت ریتم مورد نیاز صحنه هنگام بده بستان هایش با گروهبان و رحمان، و درک لحظه های رویداد صحنه ای، حرف های زیادی در میدان بازیگری برای گفتن داشت.

اما پوریا رحیمی سام، « سرباز رشتی»، درست است که او اهل رشت است و طبیعی است که انتخاب لهجه رشتی برای او آسان و بی غلط باشد اما آن چه بازی این بازیگر جوان و با استعداد را در این نمایش شاخص می کند، و اجازه نمی دهد چشم از او برداریم، درک زیر و بم روحی و روانی شخصیت «رحمان « جوان روستایی، در شرایط پیشنهادی و مهم تراز همه تداوم و عدم خروج او از رویداد های ریز و درشتی است که در لحظات سراسر نمایش به وجود می آید. او نسبت به هر انگیزه، هرچند کوچک بی اعتنا نیست و واکنش نشان می دهد و عمل تازه ای می آفریند ولی مواظب است که عمل تازه مزاحم بازی بازیگر مقابلش نشود. لحظه ای نیست که از رویداد به وجود آمده منفک شود و به همین دلیل چشمان ما را بیشتر به سوی خود می کشد. هر سه این بازیگران ما را برآن می دارد تا توصیه کنیم همه بازیگران عرصه نمایش این نمایش را ببینند.

روی خط موبایل، ایمیل و... !



۰۹۱۲۲۹۷۰۴۷۲
Sardabir.banifilm@gmail.com

به دلیل حجم بالای پیام‌های رسیده از سوی خوانندگان محترم، خواهشمندیم پیام‌هایتان را کوتاه بفرستید تا امکان درج پیدا کند.

♦ ♦ ♦

●علی کماسایی- شیراز

برای روزنامه کیهان به خاطر دیدگاه بسته و [...] متأسفم. ای کاش چیزهایی را که درباره بانی فیلم نوشته بودند را خودشان یک بار دیگر می خواندند.

۲.از شما خواهش می کنم پس از یک سال و اندی با خانم ناهید طباطبایی نویسنده خوب که از آثارشان اقتباس های سینمایی زیادی شده است مصاحبه ای انجام دهید، خوب است روزنامه فرهنگی شما به ادبیات نیز اهمیت دهد. با تشکر.

♦ ♦ ♦

●سملماز ادیب-؟

با سلام از خواندن خبر فوت دختر خانم امیرحمزه و همسر آقای کرامتی به شدت متأثر شدم، علت فوت ایشان چه بوده؟

♦ ♦ ♦

●هایده کلهر-؟

سلام بر شما؛ می خواستم سوال کنم آیا خبر بیماری استاد مشایخی صحت دارد؟

♦ ♦ ♦